

فریاد منطق خالق جنگ

تحلیلی از فیلم «سرزمین هیچکس»

● کاره احمدی علی آبادی

سازد. حتی بخشهای مثبت برش از طرفهای دیگر نسبت به پیشنهاد صلح نیروهای بی طرف را نباید به پای مخالفت آنان با جنگ نوشت، بلکه آنان حتی نمی‌دانند که با چه چیزی موافقت سرزمین هیچکس، آن را در نماندنی نشانه می‌برد که مبارزی در پاسخ به سخنان یکی از نیروهای حافظ صلح، تنها بوله، بله، می‌گوید و اصلاً نمی‌داند که با چه چیزی ابراز توافق می‌کند.

فیلم سرزمین هیچکس خود را محصور هیچ سرزمینی نمی‌سازد و جنگ، عمل و معضلات حاصل از آن را به هیچ قومیت یا مملکت خاصی محدود نمی‌کند و همچون نام خود به فراسوی مرزها و ملیتها می‌نگرد. با این که مشکل به تصور کشیده آن را می‌توان در هر سرزمین جنگزده زمین و موجودی یافت، در سرزمین هیچکس، هر یک از جنگجویان که زخمی می‌شود، لژی گروه خود می‌خواهد تا از شلیک کردن دست برداشته و آتش بس دهند. اما چنین صلح موتقی تلاوم نمی‌باید. زیرا از یک طرف، هیچ‌یک به دیگری اطمینان ندارد و از طرفی دیگری از هر دو گروه هستند که پای زندگی و مرگشان در میان است و هر یک همچون گروه‌گانی، مرزات صلح توسط دیگری را تضمین می‌کند. شاید اگر فیلم درصدد بود تا بیش از آن چه هست فراسوی زمان و مکان رود، می‌بایست شخصیتهای خود را نیز بی‌نام و نشان، خاص و به شکل هویت‌هایی عام برمی‌گزیب.

هر یک از اشخاصی که تازه به میدان جنگ یا می‌گذارند تمامی کوشش خود را مصروف می‌دارد تا کاری انجام داده و طوبی اتمامه درگیری را بگیرد. سرباز حافظ صلحی که بر این باور است به آنجا نیامده است تا بشنود و ببیند دو طرف یکدیگر را از بین می‌برند به هر کوششی برای نجات جنگزدگان دست

انسانهایی از درون مه بیرون می‌برند و به محض آن که روز هویبا می‌شود، مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند. چرا که در سرزمین هیچکس، ه، طلمه صبح، نوبت چیزی را نمی‌دهد، مگر مرگ! پس پوست خود را یک به یک، شلیک گسانی می‌کند که انتظارش را می‌کشیدند جنگجویان با به انتظار نشستن برای روئانی روز - تا دریابند کجا هستند - در واقع به پیشواز دوزخ مرگ می‌روند. در لاصله بین زخمی شدن و فرار و گریز از سنگری به سنگری دیگر، جنگجویی به دنبال اندک فرصتی است تا سگاری نصفه و نیمه را روشن کند تا شاید پهلای برای فرار از درد زخم خویش یافته باشد. شماره‌هایی که چرخه زدن شعله‌های جنگ را در سرزمین هیچکس می‌رساند و نیاز به روشن نگاه داشتن شعله‌های جنگ را در میان تمامی مصیبتها و فجاج موجوده صرفی کرده و جنگیدن را انگیزشی می‌بند که برای فراموشی غمها و زخمهای کهنه تجویز می‌گردد؛ عاقل از این که به بر لایای پیشین افزوده و زخمها را دهان گشوده‌تر می‌سازد.

هر یک از جنگجویان، طرف مقابل را به آتش‌افروزی و آغاز جنگ محکوم می‌کنند. آنها هر یک دلایلی برای شروع جنگ، توسط طرف مقابل دارند. هنگامی که لسانه در ستان تنها یکی از آنهاست، به دیگری می‌فولاد که آنان بودند که آتش جنگ را برافروختند و وقتی اسلحه در دست مبارز طرف مقابل قرار می‌گیرد، شخص مقابلش با وادار می‌کند که بپذیرد، آنها آغازگر جنگ بودند. اما آغازگر و تلاوم‌بخش جنگ در آن گیرودار فریاد می‌زند و بدروشی خود را هویبا می‌سازد، بدون این که جنگجویان متوجه باشند آغازگر جنگ، متعلق است که تصور می‌کند لسانه در دست هر کسی باشد، حق با اوست، چرا که به‌زور می‌تواند و حق آن را ندارد که دیگری را به اطمینان وادار

می‌زند از سربیزی از دستور فرمانده گرفته تا کشیدن پای خیر نگاران به مرکه، او علل چنان وضع استفساری را کم‌کاری نیروهای حافظ صلح و بی‌تفاوتی فرماندهان می‌بیند بنابراین تمامی کوشش خود را مصروف می‌دارد تا به جنگ پایان دهد. او در این راه تنها نیست. خبرنگاری که با افتخاری کم‌کاری‌های نیروهای سازمان ملل و هر کسی که به نوعی با جنگ در آن سرزمین مرتبط است، تصور می‌کند می‌تواند تئوری اساسی دروضع فاجعه‌آلود موجود پدید آورد شخص دیگری است که به سرباز حافظ صلح می‌پیوندد اما آنان پس از این که وارد مرکه شده و عملاً درصد پایان دادن به درگیری و خون‌ریزی برمی‌آیند درمی‌یابند که موضوع بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌رسید سرباز حافظ صلح می‌بیند که حضورش نه تنها کمکی به دو طرف درگیر نکرده است، بلکه موجب شده تا دو طرف از ترس این که نجات رودتر یکی، موجب نادیده گرفتن آسیب‌دیدگان طرف او شود به درگیری بیشتر با یکدیگر پرداخته و در حقیقت چنین کشش و واکنشی، وضعیت اسفناک یکدیگر را کنترل کرده و مانع از هر گونه تغییری تر بهبود وضع یکدیگر می‌گردند خبرنگار نیز پس از مشاهده کینه و عداوت مستمر طرف‌های درگیر، همچون سایرین بی‌ی‌م‌برد که نه تنها در آن مورد کمکی از دستش ساخته نیست، بلکه دو طرف در استمرار بر جنگ ن‌قدر پشامی می‌روزند که حتی سایرین را نیز درگیر آن می‌سازند. پس او نیز به مانند کسانی که مدت‌هاست با فضای درگیری در آن سرزمین خو کرده‌اند، کنار کشیده و به نظاره‌گری کیه‌تفاوت بدل می‌شود چنان‌که به درخواستی برای فیلم‌برداری از سنگری، پاسخ منفی داده و می‌گوید که چه فرقی می‌کند! دست‌گرم‌ها همه مثل همان‌هاست. تمامی کسانی که برای برقراری صلح و کمک به جنگ‌زدگان تلاش می‌کنند، ولی خود را ناتوان در برقراری صلح یافته و تنها به پیری آسیب‌دیدگان بسنده می‌کنند، همچون همان خنثی‌کننده مین در سرزمین هیچکس هستند که پیش از این که خود آسیب ببینند تصور می‌کنند تنها می‌توانند یک اشتباه کنند تا بهایی گزاف بابت خطای‌شان بپردازند و وقتی که خود مصدوم و قربانی کمک‌رسانی‌شان می‌شوند در می‌یابند که آنها اشتباه اول را هنگامی مرتکب شدند که تصمیم به چنان گریختگی گرفتند.

در این شرایط ال‌ا‌هه جنگ، پاسی را برای قربانیانش دارد که به بهایی گزاف تنها به مخاطبانش می‌فروشد؛ اگر جنگجویان خود به ختم درگیری و برقراری صلح مصمم نشوند، هیچکس نمی‌تواند درگیری و خون‌ریزی میان آنان را پایان بخشد. جنگجویان از حصول مشترک بسیاری برخوردارند، همان طوری که تمایزاتی با یکدیگر دارند. هنگامی که به تاخارات، دوستان یا هر فصل مشترک دیگری توجه می‌کنند، خود را به یکدیگر نزدیکتر احساس می‌کنند و متعاقب آن، اطمینان در پیش‌بینی رفتار طرف مقابل بیشتر شده و از فضای جنگ دور می‌شوند. اما وقتی که بر تفاوتها و بخصوص خیریات وارده بر خود توجه کرده، بدون این که بر آسیب‌های وارده از سوی خود، به طرف مقابل توجه کنند، کینه‌ها افزوده شده و تأویل‌های چکیده از زخم‌های کهنه، شمله‌های برافراشته را برافروخته‌تر می‌سازند.

مارزی که در کنار دوستی قرار دارد تا مانع از مرگ وی شده و به او که

میش را در زیر خود گذاشته یافته و در صورت برخاستن مین منفجر می‌شود کمک کننده نه تنها نمی‌تواند به او باری برساند بلکه خود و مبارزی از طرف مقابل را نیز بر جمع کشگان می‌افزاید. چنین نمانایی بر این نکته تأکید دارند که نه تنها جنگی طرف‌های درگیر، در فاجعه پیش‌آمده برای خود و عزیزان‌شان سهیم‌اند، بلکه با تصور کمک به یکدیگر، به شکلی تصادفی وضعیت یکدیگر را وخیم‌تر و ناگوارتر می‌سازند. همگی درمی‌یابند نمی‌توانند به شخصی که مین می‌زند در زیر بدنش قرار دارد، هیچ‌گونه کمکی کنند و او را باید از هم اکنون مرده پنداشت. اگر چه مینی که زیرش قرار دارد هنوز منفجر نشده است و از این روی زنده به‌نظر می‌رسد، و وقتی تصویر سرا دیده می‌شود که «هیچکس» در کنارش نیست و آن با سرزمینی که در حال جنگ است همراه می‌گردد، به این همانی شخص مذکور با سرزمین جنگ‌زده مبادرت ورزیده و بر این نکته تأکید می‌روزد، سرزمین جنگ‌زده است که توسط دیگوان رها شده و با ناگزیری، آن مرز و بوم را از هم اکنون باید مردمانی می‌تحرک پنداشت که ضامن مرگش کشیده شده، اگر چه هنوز زنده است. آیا وضعیتی از این بدتر هم می‌توان تصور کرد و فحشایی سنگین‌تر از آن را تحققی یافته بود؟ «سرزمین هیچکس» در این خصوص پاسخی شنیدنی دارد؛ «امد بدبین میگه از این بدتر نمی‌شه، ولی انسان خوشبین همی‌دونه» که می‌تونه از این هم بدتر بشه. ■